

خدا چون سلام به روی ماهت...

انجمن مرغ‌های عجیب و غریب



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!

الْحَبْمَنُ مُرْعَاهَا عَدِيبٌ وَعَرِيبٌ

نوشته: کلی جونز | تصویرگر: کیتی کت
ترجمه: عطیه الحسینی

سرشناسه: جونز، کلی، ۱۹۷۶-م. Jones, Kelly (Kelly Anne)
عنوان و نام پدیدآور: انجمن مرغ‌های عجیب‌وغریب / نویسنده کلی جونز: تصویرگر کیتی کت: مترجم عطیه الحسینی.
مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری: ۲۱۰ص. تصویر.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۳۴۷-۲۶-۲
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Unusual chickens for the exceptional poultry farmer, 2015.
موضوع: داستان‌های (انگلیسی) - قرن ۲۰م.
موضوع: Children's stories, American - 20th century
شناسه‌ی افزوده: کت، کیتی، تصویرگر
شناسه‌ی افزوده: Kath, Katie
شناسه‌ی افزوده: عطیه، الحسینی، ۱۳۶۲-، مترجم.
رده‌بندی کنگرد: ۱۳۹۵ الف ۹۳ و PS ۳۵۵۷
رده‌بندی دیویی: ۸۱۳/۵۴ [ج]
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۴۵۵۹۶۷۱



انتشارات پرتقال

انجمن مرغ‌های عجیب‌وغریب

نویسنده: کلی جونز

تصویرگر: کیتی کت

مترجم: عطیه الحسینی

ویراستار: عذرا جوزدانی

مدیر هنری نسخه‌ی فارسی: کیانوش غریب‌پور

طراح جلد نسخه‌ی فارسی: علی هاشمی شهرکی

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: آتلیه‌ی پرتقال / سپیده مظلومی - مقداد ساداتی - حسن محرابی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۳۴۷-۲۶-۲

نوبت چاپ: اول - ۹۶

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: خاورمیانه

چاپ: کاج

صحافی: تیرگان

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴



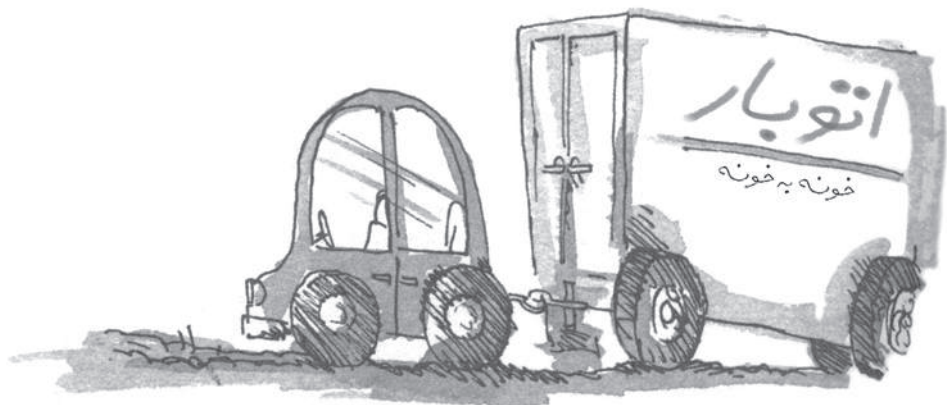
www.porteghaal.com



kids@porteghaal.com

برای مامان عزیزم
که عاشق مرغهاست.

ع.ا









تهیه و توزیع ردوود

مرغ‌های عجیب و غریب
برای مزرعه‌ی
استثنایی

برای دریافت رایگان کاتالوگ همین حالا به ما نامه دهید.

مزرعه‌ی تهیه و توزیع

ردوود کالیفرنیا، گراونستاین



مزرعه‌ی پرنده‌ی سیاه

۲ ژوئن ۲۰۱۴

به: خانم یا آقای کاتالوگی، تهیه و توزیع ردوود
نشانی: کالیفرنیا، گراونستاین

آدم‌های عزیز می‌خواهم که برای اهالی مزارع کاتالوگ می‌فرستید،

عمو جیم! بزرگ برگه‌ی تبلیغ شما را در انبار علوفه‌اش داشت و چون چند ماهی می‌شود که مُرده، نمی‌توانم درباره‌ی آن از او سؤال کنم. ما الان در مزرعه‌ی او زندگی می‌کنیم. فکر می‌کنم حالا که قرار است توی یک مزرعه زندگی کنیم، باید آن را کمی جذاب‌تر کنیم؛ مثلاً مرغ و اردک و شاید هم چندتایی طاووس داشته باشیم. الان ما حتی گوجه هم نداریم، فقط تا دلتان بخواهد گرت‌گرت درخت ما داریم که تازه هنوز انگور هم ندارند.

نتوانستم آدرس سایتتان را پیدا کنم، برای همین مامانم گفت که باید یک نامه‌ی رسمی برای شما بنویسم و در آن کاتالوگ درخواست کنم. در برگه‌ی تبلیغتان گفته شده که شما برای مزرعه‌های استثنایی، مرغ‌های خاصی دارید. من نمی‌دانم که چه چیزی ممکن است یک مرغ را غیرعادی یا خاص کند؛ برای همین شاید وقتی شما کاتالوگ را برایم بفرستید، بفهمم و دیگر به آن فکر نکنم. فکر می‌کنم شما باید بدانید که من یک دختر دوازده ساله‌ی خیلی مسئولیت‌پذیر هستم. موقع اسباب‌کشی خودم تمام وسایلم را جمع کردم و بعد آن‌ها را سر جایشان چیدم. تازه، مزرعه‌دار خوبی هم می‌شوم، چون همیشه در

Jim - 1

پروژه‌های علوم نمره‌ی الف می‌گیرم و هیچ‌وقت آب‌دادن به دانه‌های لوبیا و یا هر چیز دیگری را فراموش نمی‌کنم. به جز این‌ها باید بگویم خودم بدم‌چطور نان را برشته‌کنم و پن‌کیک درست‌کنم؛ بدون اینکه چیزی آتش بگیرد، خودم را بسوزانم یا کفگیر را ذوب‌کنم؛ درست برخلاف پدرم! پس متوجه می‌شوید که نگه‌داشتن مرغ یا گاو یا هر موجود زنده‌ای برای من کار راحتی است؛ البته باید قیمتشان ارزان باشد، چون ما خیلی پول نداریم.

با تشکر از توجه‌تان به درخواست من. منتظر جواب شما در زودترین زمان ممکن هستم.

(فکر کنم مامانم باید نمونه‌ی یک نامه‌ی قدیمی رسمی را به من می‌داد، چون هیچ‌کس در این‌جور نامه‌ها این‌طوری صحبت نمی‌کند. اگر این نامه را اشتباه نوشتم، تقصیر من نیست.)

ارادتمند

سوفی براون^۱





مزرعه‌ی پرزده‌ی سیاه

۴ ژوئن ۲۰۱۴

به: ماریپوسا گارسیا گونسالس^۱
نشانی: بهشت

مامان بزرگ عزیزم،

می‌دانم که مُرده‌ای و من هم اعتقادی به زامبی‌ها^۲ ندارم، پس نیازی نیست که جواب نامه‌ام را بنویسی یا کاری کنی. فقط دلم می‌خواست برای یک نفر بنویسم؛ یک جورهایی مثل دفتر خاطرات. فقط نمی‌دانم که دفتر خاطرات به حرف‌های من اهمیتی می‌دهد یا نه؟ درست است که تو مُرده‌ای، ولی هنوز مامان بزرگ خودمی و هنوز دوستم داری. به هر حال هیچ‌کس جواب نامه‌ها را نمی‌دهد؛ حتی لاتویا^۳ هم این کار را نکرد، با اینکه قول داده بود. فکر می‌کنم کیتی^۴ حق داشت وقتی گفت که لاتویا از این به بعد بهترین دوستش خواهد بود، چون ممکن است دیگر هیچ‌وقت من را نبیند. لاتویا در جواب چیزی نگفت و به من نگاه هم نکرد، حتی ایمیل‌هایم را جواب نداد. با این کارش نمی‌شود او را بهترین دوست حساب کرد.

ما الان داریم در مزرعه‌ی عمو جیم بزرگ زندگی می‌کنیم، خیلی دورتر از لس‌آنجلس، با این حساب حتی اگر زنده هم بودی نمی‌توانستم به دیدنت

Mariposa Garcia Gonzalez - ۱

۲- مرده‌هایی که دوباره زنده می‌شوند.

Latoya - ۳

Katie - ۴

بیایم. فکر کنم اینجا بدک نیست. یک خانه‌ی بزرگ برای خودمان داریم، خیلی بزرگ‌تر از آپارتمان هر کسی. تازه یک انبار هم داریم و یک جایی که شبیه گاراژ تراکتورهاست. اما به سختی جایمان می‌شود، چون عمو جیم بزرگ یک عالم خرت‌وپرت نگه داشته به امید اینکه روزی به درد می‌خورند. در اتاق زیرشیروانی برای تخته‌جا خالی کردیم و اگر چیزهای بیشتری را از سر راه برداریم، می‌توانم آن بالا یک اتاق بزرگ برای خودم داشته باشم. فکر می‌کردم داریم به یک مزرعه‌ی واقعی می‌رویم، اما اینجا بیشتر شبیه یک باغ خسته‌کننده‌ی بزرگ است. تنها چیزی که وجود دارد، درخت‌های مویی است که زنده به نظر نمی‌آیند؛ می‌ماند کلاغ‌ها، کوهی از آت‌و‌آشغال و حشرات.

انبار شبیه چیزی نیست که فکر می‌کردم باید باشد، رنگش هم قرمز نیست. اصلاً آنجا رنگ نشده، فقط دیوارهای چوبی قدیمی قهوه‌ای تیره دارد؛ هر چند داخل آن یک جورهایی مرتب است. نردبانی آنجاست. نردبان تا جایی که مامان به آن انبار علوفه‌ی سقفی می‌گوید بالا می‌رود؛ نگران نباش، نردبان در حال افتادن یا کج شدن نیست. اینجا واقعاً آرامش‌بخش است، مثل کتابخانه است، با سقف بلند و چوبی و خاک‌گرفته که بوی کدو تنبل می‌دهد.

توی انبار علوفه، هیچ علوفه‌ای وجود ندارد. آنجا پر است از اسباب و اثاثیه‌ی قدیمی، کلی خاک و چیزهایی توی جعبه‌های چوبی که زیر همه‌شان برزنت است. این ماشین‌تحریر را اینجا، این بالا پیدا کردم. یک میز هم پیدا کردم و بعد با دقت چیزهای دور و برش را جابه‌جا کردم تا بتوانم اینجا بنشینم و تایپ کنم. این ماشین‌تحریر من را یاد همانی می‌اندازد که شما داشتید؛ همان قرمزه که می‌گذاشتی با آن بازی کنم، همان که وقتی مامان کوچک بوده با آن تایپ کردن را یاد گرفته است. خیلی خوشحال شدم وقتی فهمیدم که هنوز بدم کاغذ را داخل ماشین بگذارم و اینکه طنابش هنوز کاملاً پاره نشده است. هر وقت این صدای تق‌تق را می‌شنوم یاد تو می‌افتم.

بابا می‌گفت اینجا باید خیلی ساکت باشد، اما انگار اشتباه می‌کرد. وقتی

کرکره‌های چوبی بزرگ انبار را باز می‌کنم، تمام روز صدای عجیب و غریب حیوانات مزرعه‌های اطراف را می‌شنوم. با اینکه آن‌ها خیلی از ما دور هستند؛ یک جورهایی مثل باغ وحش است. چه کسی فکرش را می‌کرد که گاوها این قدر پرسروصدا باشند؟ پنجره‌ی اینجا شیشه ندارد (شاید شکسته و عمو جیم بزرگ نتوانسته پول تعمیرش را بدهد). برای همین یک فضای باز بزرگ دارم. وقتی کرکره‌ها باز هستند می‌توانم خیابان جلوی خانه را ببینم و صدای پرنده‌ها را بشنوم.

همیشه حواسم هست که وقتی می‌روم بیرون کرکره‌ها را ببندم تا باران نوشته‌هایم را خیس نکند و هیچ حیوانی نتواند داخل بیاید. امروز چند باری احساس کردم که یک چیز سیاه از پشت کوه آشغال‌ها خیلی تند دوید. یک چیزی به اندازه‌ی گربه که مثل ماشین تند حرکت می‌کرد، درست مثل یک خط سیاه. وقتی به بابا گفتم، گفت شاید یک راکون بوده. مامان چشم‌هایش گرد شد و گفت هیچ وقت راکونی ندیده که خیلی تیز و فرزند باشد.

دلم برای شهرتنگ شده است. آدم‌های زیادی اینجا نیستند، مخصوصاً آدم‌های رنگین‌پوست؛ البته به جز گرگوری^۱ پستیچی‌مان. (گرگوری را دوست دارم، او مرا یاد آقای‌های تاور^۲، معلم پارسالم می‌اندازد. قیافه‌شان خیلی شبیه به هم نیست، اما هر دوشان قد بلند و رنگین‌پوست هستند و وقتی بهت لب‌خند می‌زنند، فکر می‌کنی که پروژه‌ی علوم یا نامه یا هر چیز دیگری را خیلی خوب انجام داده‌ای؛ حتی اگر جایزه‌ای نبرده باشی. ای کاش آدم‌های بیشتری مثل گرگوری این دور و بر بودند.) بابا خوب به اینجا عادت کرده، اما برای من و مامان این‌طور نیست.

فکر می‌کردم مامان تا وقتی که کامپیوتر و پرینترش و من و بابا را کنار خودش داشته باشد، برایش اهمیتی نداشته باشد که کجا زندگی می‌کند؛ چون او همیشه به همه التماس می‌کند که تنه‌ایش بگذارند تا بتواند بنویسد. (دست

Gregory -۱

Hightower -۲

کم وقت‌هایی که مهلت تحویل کارش سر می‌رسد.
از وقتی که بابا کارش را از دست داده او همیشه باید زود کارش را تحویل
دهد.) اما یک‌شنبه بعدازظهر، وقتی همه‌ی خاله‌ها و دخترخاله‌ها و پسرخاله‌ها
می‌رفتند به سمت خانه‌ی دایی فرناندوا که غذا بپزند و بخورند و خوشحالی کنند،
مامان را دیدم که توی راهرو به تلفن عتیقه‌ی عمو جیم بزرگ خیره شده بود. به
نظر غمگین می‌آمد.
خیلی دلم برای تنگ شده مامان بزرگ جونم. دلم برای همه تنگ شده.

دوستت دارم
سوفی

مزرعه‌ی پرزده‌ی سیاه

۹ ژوئن ۲۰۱۴

به: آقا یا خانم کاتالوگی، تهیه و توزیع ردوود
نشانی: کالیفرنیا، گراونستاین

آدم‌های عزیزی که ظاهراً برای اهالی مزارع کاتالوگ نمی‌فرستید،

مامانم همیشه می‌گوید کار خوبی نیست که وقتی عصبانی هستی، چیزهایی را که درباره‌ی دیگران فکر می‌کنی، به زبان بیاوری. اما چون من خیلی وقت است که عصبانی هستم، دلیلی برای صبر بیشتر نمی‌بینم. شاید فکر می‌کنید من بچه‌ی بی‌پولی هستم که احتمالاً پدر و مادرش به او اجازه نمی‌دهند مرغ نگه دارد. شاید فکر می‌کنید فرستادن کاتالوگ برای من، کاغذ هدر دادن است. اما من مطمئنم که نامه‌ام به دستتان رسیده؛ چون گرگوری که نامه‌های ما را می‌رساند گفت با اینکه روی برگه‌ی تبلیغات شماره‌ی خیابان یا نشانی دیگری نیست، آن را به مزرعه‌ی شما می‌رساند؛ چون آدرس بعضی از مزرعه‌ها این‌جوری است. گرگوری از آن دسته آدم‌هایی نیست که اشتباه می‌کنند. او زیر برف و باد و باران هم متعهد است و کارش را خیلی جدی می‌گیرد. او تا به حال هیچ‌وقت نامه‌های ما را دیر نرسانده است.

اگر برای من کاتالوگ فرستاده بودید، الان داشتم پدر و مادرم را برای نگه‌داری از چندتا مرغ راضی می‌کردم. من خیلی خوب بلام که چطور از قبل برنامه‌ریزی کنم. اصلاً تا به حال نگران این مسئله شده‌اید که شاید بچه‌ها دیگر دلشان نخواهد وقتی بزرگ شدند، مزرعه‌دار بشوند؟ یا اصلاً نگران این نیستید که حتی

اگر دلشان بخواهد، چون شما جواب نامه‌ها را نمی‌دهید، دیگر ازتان مرغ‌های خاص نخرند؟ شاید بهتر باشد شما هم به برنامه‌ریزی از پیش، بیشتر فکر کنید.

ارادتمند
سوفی براون





ایمن باغبانان حرفه ای

